

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره صور ملاقات احد اطراف در اطراف علم اجمالی بود.

و دیروز یک توضیحاتی را عرض کردیم. فعلا باز تتمه کلام مرحوم استاد را متعرض می شویم. فرعی که مطرح کرده بودند اینجا بود که اگر ملاقات با اصول به اصطلاح نجس در یک زمان باشد. مثل اینکه پارچه یا دست به جایی که رطوبت دارد برخورد دارد و در همان حال هم بدانیم که قسمتی به اصطلاح یک آبی یک خونی یا در این طرف افتاده یا در آن طرف.

به هر حال زمان ملاقات با آن زمان اصول نجس در احدهما یکی باشد.

در اینجا مثل همین ثوب فرض کنید با آب هست. آب یک طرفش احتمالا خون افتاده یا طرف دیگرش. در اینجا ایشان فرمودند به اینکه مرحوم شیخ و مرحوم نائینی فرمودند به اینکه واجب نیست اجتناب؛ روی همان نکته ای که عرض کردیم کارا مرحوم نائینی دارند و آن اینکه در باب ملاقی یعنی آن ظرف، اصالة الطهارة معارض است با آن طرف دیگر. و چون تساقط می کنند راجع به ملاقی اصالة الطهارة مانعی ندارد.

این خلاصه کلام مرحوم شیخ و نائینی.

بعد فرمودند و ذهب صاحب الکفایه الی وجوب الاجتناب عن الملاقی فرمودند به اینکه اجتناب باید بکند؛ چون در حقیقت علم اجمالی که پیدا می شود، سه طرف دارد. یا این ظرف یا آن ظرف و یا خود لباس به اعتباره. و درست است که لباس به اصطلاح ملاقی است و در طول ظرف است، لکن به هر حال چون علم پیدا می کند که قطره نجس افتاده، آن هم داخل می شود. پس لذا اجتناب از آن لازم است. بعد مرحوم استاد فرمودند و الصحیح ما ذهب الیه صاحب الکفایه که اجتناب بکند. لان الاصل الجاری فی الملاقی و ان کان متأخرا، آن وقت ایشان اشکال تأخر رتبه را ایشان جواب می دهد.

یک مقداری طولانی صحبت فرمودند که خوب است خود آقایان مراجعه کنند. نکته خاصی ندارد. خلاصه اش این است که تأخر رتبی کافی نیست، تأخر زمانی مهم است. یعنی اگر اول ما علم اجمالی پیدا کردیم بعد ملاقات این مهم است. اصل در ملاقی جاری می شود.

اما اگر نه، همه در یک زمان هستند، یکی رتبه اش متأخر است. به اصطلاح ایشان ملاقی رتبه اش متأخر است؛ چون معلول است. رتبه معلول از علت متأخر است ولو در زمان با هم یکی هستند. این تأخر رتبی در اینجا تأثیرگذار نیست. دیگر شرحی ایشان دادند حدود یک صفحه و خرده ای، آقایان مراجعه کنند. خلاصه جواب ایشان از مرحوم نائینی این است که تأخر رتبی کافی نیست. باید تأخر زمانی باشد. مادام زمان این سه تا یکی است. یعنی زمان ملاقات و وقوع دم و علم به اینکه یکی از این دو طرف نجس است، این زمان یکی است. چون زمان یکی است کافی است. دیگر ایشان بحثی کردند راجع به این نکته، نکته خاصی ندارد، جهت خاصی مطرح نیست.

بعد از این مطلب ایشان متعرض یک شاهی شدند بر اینکه عمده همین زمان است.

و مما يدلنا علی ذلک که آقایان مراجعه کنند. لو علم المكلف، یک فرضی را ایشان مطرح کردند، اجمالا بطلان وضوئه لصلاة الصبح او بطلان صلاة الظهر لترك الركن منها مثلا. حالا امروز فهمیده یا دیروز صبح وضو نگرفته، نماز خوانده بدون وضوء. یا این یا مثلا نماز ظهرش را بدون رکوع خوانده من باب مثال.

در اینجا ایشان می فرمایند این علم اجمالی به اصطلاح منجز است. حکم می کند هم به بطلان وضوء، هم حکم می کند به مسئله اینکه نماز ظهر و صبح را باید انجام بدهد.

ولو آن که علم اجمالی دارد، مثلا بطلان وضوء است، آن وقت معلولش این است که نماز صبح را بخواند علت است، آن معلولش است. ببینید در اینجا ایشان می گویند چون هر سه، این علمی که پیدا شده در یک زمان است، آن تأخر رتبی اش تأثیر ندارد. چون وقتی وضوء باطل شد خب نماز صبح هم باطل است. به خاطر اینکه معلولش است. این نکته ندارد.

مثلا یک کسی این طور بگوید، علم اجمالی دارد یا وضویش باطل بوده یا نماز ظهر بدون رکوع بوده؛ مقتضای این علم اجمالی وضویش حکم به بطلان بکند، نماز ظهر هم حکم به بطلان. آن وقت نماز صبح قاعده فراغ توش جاری می شود. این مثال این است. آیا این قبول است؟ ایشان می گویند نه قاعده فراغ جاری نمی شود. چرا؟ چون نماز صبح تأخر رتبی دارد نه تأخر زمانی. اگر تأخر زمانی بود قبول است. تأخرش رتبی است. پس بنابراین هم حکم می کند به بطلان وضوء هم حکم می کند به قضاء نماز صبح و نماز ظهر. نه اینکه نسبت به نماز صبح قاعده فراغ جاری بشود.

البته انصافا در این اصول متأخر شیعه خوبی هایی وجود دارد و لکن یک مشکلات دیگر هم وجود دارد خیلی صنعتی شده، مثل جدول ضرب و تقسیم شده است. مثلا بعضی آمدند گفتند خب شما می دانید یا وضویش باطل است یا نماز ظهرش به خاطر نبودن رکوع. خب

اصالة به اصطلاح قاعده فراغ در این دو تا جاری نمی شوند، حکم می کنیم به هم وضو بگیرد هم نماز. اما مانند نماز صبح. نماز صبح معلول وضو است. خودش طرف علم نیست. پس ما در نماز صبح قاعده فراغ جاری می کنیم، می گوئیم نماز صبحش صحیح است. وضویش باطل است اما نماز صبحش صحیح است به خاطر قاعده فراغ.

ایشان می فرمایند نه، این نمی شود. فتجب إعادة الصلاتین مع ان شک فی صلاة الصبح مسبب عن الشک فی الوضوء و کان الاصل الجاری فیها فی مرتبة متأخره؛ فیها یعنی نماز. عن الاصل الجاری فيه، یعنی در وضو. الا انه لا اثر لذلك بعد تساوی نسبة العلم الاجمالی الی الجميع؛ الان این را می داند، الان می داند یا وضو و نماز صبح باطل هستند یا نماز ظهر به خاطر ترک رکوع. چون همه در اطراف علم اجمالی هستند این کافی است برای اینکه در اینجا دیگر علم موثر باشد و حکم بکند به بطلان نماز ظهر.

فتسقط قاعدة الفراغ فی الجميع؛ نه در وضوء جاری می شود، نه در نماز صبح جاری می شود، نه در نماز ظهر.

ولو کان للتقدم الرتبی اثر لكانت قاعدة الفراغ فی صلاة الصبح جاریة بلا معارض، باید قاعده فراغ در نماز صبح جاری می کرد.

لتساقط القاعدة فی الوضوء و صلاة الظهر للمعارضه، فتجری فی صلاة الصبح بلا معارض لكون جریان القاعدة فیها فی رتبة متأخره عن جریانها فی الوضوء فيحكم بصحة صلاة الصبح و بطلان الوضوء و صلاة الظهر. و لا اظن ان يلتزم به فقيه؛ کسی به این ملتزم بشود. البته خب من هم اطلاع ندارم آراء، لکن از اینکه ما با یکی از این علما شوخی می کرد می گفت در هر مسئله ای هر چه به ذهنتان آمد بگو بالاخره یک قائلی دارد. الان بعید است که قائل نداشته باشد. ایشان فرمودند و لا اظن ان يلتزم به فقيه؛ حالا که یک جور دیگر شده است.

س: حاج آقا این وضویش را می گوید باطل است از آنطرف چه جوری نماز را درست می کند؟

ج: خب همین اشکال همین است. تقدم رتبی می گوید کافی باشد.

عرض کنم که فتحصل ان الصحيح ما ذهب اليه الاخر مطلب.

عرض کنم حضور با سعادتتان این تأخر رتبی را خوب دقت بکنید، در آن مثال ملاقاته مراد از تأخر و تقدم رتبی به وجود خارجی است. چون ملاقاته بعد از نجس شدن آب است، یعنی اگر احتمالاً آب نجس شده باشد. آنجا ملاقاته به وجود خارجی است؛ یعنی بحث سر این است که وجود خارجی ملاقاته به اصطلاح در همان زمانی است که علم پیدا می کند یکی نجس است. پس اینجا مراد وجود خارجی است. در مثال صبح ظاهراً مرحوم استاد درست دقت فرمودند، اینجا وجود علمی است نه وجود خارجی. اینجا بحث وجود خارجی نیست.

چون فهمید که وضویش باطل است، خب نماز قطعاً باطل است. این با بحث ملاقات نباید قیاس بشود. یعنی در حقیقت اینجا علم دارد یا نماز صبحش باطل است به خاطر ترک وضو یا نماز ظهرش به خاطر ترک رکوع. چه فرقی می‌کند؟

من نمی‌فهمم بالا را دو تا قرار داد، پایین را یکی قرار داد. مال نماز صبح دو تا قرار داد، مال نماز ظهر را یکی. هیچ فرقی نمی‌کند. این مال علم است. این ملازمه مال به اصطلاح علم است. این ربطی ندارد به آن مثال. من نمی‌فهمم چطور ایشان این مثال.

این در حقیقت این است، یا علم دارد نماز صبحش باطل است یا نماز ظهرش. نماز صبح به خاطر وضو نگرفتن، نماز ظهر هم به خاطر ترک رکوع. ایشان این تقدم رتبی و معلول علت و معلول، من تعجب می‌کنم از ایشان.

علی ای حال بحث تقدم رتبی آنجا نیست. تقدم رتبی در دو عنوان، مثل عنوان ملاقی و عنوان مثلاً طرف شبهه محصوره؛ اینها دو تا عنوان هستند. آنجا بحث است. و لکن در اینجا این بحث نیست. اگر بخواهیم دقیق‌تر با مرحوم استاد مناقشه کنیم، عرض کردیم در آنجا ما مسئله را اصولی صرف حل نکردیم. به یک قاعده فقهی تمسک کردیم، به مسئله فقهی تمسک کردیم نه قاعده. و آن مطلب این بود که ملاقات چه جور سبب تجزیه می‌شود. آنجا این بود. اما در اینجا دیگر آن بحث نمی‌آید؛ چون قطعاً اگر وضوء نباشد نماز باطل است. در باب ملاقات چند تا قول بود، چند تا احتمال بود، توضیح دادیم مفصلاً. اما در اینجا مسلماً اگر وضوء نباشد نماز باطل است. هیچ در آن شبهه نیست. اینجا دیگر احتمالات فقهی داده نمی‌شود.

پس اولاً خوب دقت بشود این دو تا مثال با همدیگر کلاً فرق می‌کند. چون آنجا در باب ملاقات بحث هست که آیا تجسس ملاقی به خاطر مثلاً توسعه اش است، به خاطر تعبد صرف است، به خاطر سرایت است، به خاطر یک حالتی بین سرایت و تعبد است. آن یک نکته خاصی است. در ما نحن فیه قطعاً نماز صبح بدون وضو باطل است. اصلاً در ما نحن فیه، در حقیقت در ما نحن فیه شکش این است که یا نماز صبح باطل است یا نماز ظهر. بله، منشأ این که نماز صبح باطل باشد، معمولاً وضو است. منشأ شک در صلاة ظهر هم نبودن رکوع است. این نبودن‌ها تأثیر ندارد. این که ایشان می‌فرماید و لا اظن ان يلتزم به فقیه، کمی در این مثال به نظرم کم لطفی شده. به ذهن من این طور می‌آید. آن که در اینجا علم اجمالی است سه تا درست کردند. مثلاً در حالا خوب بود در باب رکوع هم قاعده تجاوز، چون در رکوع قاعده تجاوز جاری می‌شود. مثلاً بیاید در رکوع هم قاعده، بگوید چهار تا شدند. یا قاعده تجاوز در رکوع یا قاعده فراغ در نماز یا قاعده فراغ در وضوء یا قاعده فراغ در صلاة صبح. این کسی فکر نمی‌کنم، این که ایشان می‌گوید لا اظن ان يلتزم به فقیه، چون به نظر مخصوصاً ما عرض کردیم در باب علم اجمالی و اصول، آن مجموعه داده‌های ذهنی را حساب می‌کنند. این را ما خیلی ذکر کردیم. آن داده‌های ذهنی

این است. نماز صبحش مشکل دارد احتمالا، چرا؟ وضو نداشته. نماز ظهرش مشکل دارد احتمالا رکوع انجام نداده. یکی بی رکوع بودن، یکی هم بی وضوء بودن.

پس در حقیقت دوران امر است بین، واضح است به نظر من، این که ایشان می گوید لا اظن ان يلتزم، این مقدماتی نیست که ایشان طی فرمودند. به ذهن من که نمی آید حالا آقایان فکری بکنند شاید به حرف های ایشان پی ببرند. به ذهن ما اصلا دوران امر یعنی علم اجمالی بین صلاتین است. صلاة صبح و صلاة ظهر. صلاة صبح به خاطر ترک وضو، صلاة ظهر به خاطر ترک رکوع. بالاخره می داند یکی باطل است. یا صلاة صبحش باطل است یا صلاة ظهر.

من تعجب می کنم ایشان سه تا قرار دادند، گفتند دو تا جاری نمی شود، احتمالا مثلا آن کس دیگری یکی جاری می شود. چهار تا قرار بدهند چرا سه تا قرار بدهند. ممکن بود چهار تا.

یک مقداری عرض کردم انصافا خود ما هم الان طول دادیم در این مباحث ملاقات؛ لکن هدف ما این است که آن نکات را توضیح بدهیم نه اینکه مثلا بعضی هستند می گویند آقا این مباحث زیادی است ورم کرده اصول بریزیم دور. این بد نیست این حرف اما این اجمالی اش است، تفصیلش باید کاملا احاطه پیدا بکنیم، بتوانیم نقاط اشکال را بشناسیم. کجایش مشکل پیدا کرده است. مثلا ایشان سه تا اصل در نظر گرفتند. قاعده فراغ در وضو، قاعده فراغ در نماز، قاعده فراغ در نماز صبح، قاعده فراغ در نماز ظهر. خب یکی دیگر هم اضافه می شد، قاعده تجاوز در رکوع. حالا چون ایشان قاعده و تجاوز را یکی می داند. مگر از این راه اشکال بکنید.

غرضم این است که صحیح در مقام همین است. باید نماز ظهر را قضا بکند چون علم اجمالی به بطلان احدهما دارد، یقین دارد. اینجا از امر به قضا می آید، لکن احدهما لترك الوضوء و الاخری لترك الركوع؛ این مهم نیست، این قسمتش مهم نیست. اما این غیر از بحث ملاقات است؛ چون آنجا بحث بود که ملاقات چطور سبب تجزیه می شود. آن بحث دیگری بود. اینجا بحث نداریم که نمازی وضوء قطعاً باطل است. این جای بحث ندارد که. خیلی مطلب صاف و روشن است. نمازی رکوع ولو سهوا هم باطل است. نمازی بی رکوع هم باطل است ولو سهوا، نمازی وضوء هم باطل است. این که جای بحث ندارد، بحث فقهی ندارد مشکل فقهی ندارد که.

علی ای حال این راجع به من یک بار دیگر این صورت اولی را در طی حدود سه صفحه است، یک بار دیگری مروری می کنم که روشن بشود.

مرحوم نائینی اشکالش این است که اصل در ناحیه ملاقی جاری می شود چون در رتبه ملاقا نیست. متأخر است از ملاقا. آن وقت اصل در ملاقا جاری نمی شود چون معارض به آن طرف است. آن دو تا معارض هستند جاری نمی شوند. اصل در ملاقی معارض ندارد جاری می شود. پس ایشان تأخر رتبه را کافی می دانند.

در کفایه می گوید نه تأخر رتبه کافی نیست، زمانشان یکی است. مرحوم استاد هم همین را می گویند. می گویند زمانشان یکی است تأخر رتبی تأثیری ندارد. فقط مرحوم استاد یک مثالی هم زدند که اینجا تقدم و تأخر رتبی تأثیرگذار نیست. این خلاصه این یک صفحه و نیم. و اجمالا عرض کردیم ما هم چون اجمال جمعش می کنیم، اولاً مثال را عرض کردیم ربطی به ما نحن فیه ندارد. بحث تقدم و تأخر رتبی در آن معنا ندارد. و اما خود مطلب، حالا اگر بخواهیم ما از راه خودمان وارد بشویم، آن راهی را که به ذهن خودمان رسیده است. اما کلام مرحوم شیخ انصاری که می گوید جاری نمی شود، ما توضیح دیروز عرض کردیم اگر به لحاظ اصولی باشد، این دلیل ایشان کافی نیست. البته خب می دانید مرحوم شیخ نائینی و مرحوم شیخ انصاری از راه اصل حساب کردند. ما از راه علم آمدیم. کفایه هم تقریباً عباراتش از راه علم است. می گوید علم که پیدا شد پس این سه تا پیدا می شوند.

پس مرحوم نائینی از راه اصل آمدند، ایشان از راه علم آمدند. حالا مرحوم استاد با اینکه مثل نائینی هستند از راه اصل می آیند، نتیجه را با کفایه قبول کردند. این مقارنه بین این سه تا احتمال.

حالا اگر بخواهیم این بحث را روی همان مبانی که خودمان گرفتیم درست بکنیم، عرض کردیم راه صحیحش این است؛ وقتی علم اجمالی پیدا کرد و ملاقات هم در همان زمان بود، این علم اجمالی بحث اصولی اش این است، تأثیرش تا چه مقدار است؟ تأثیر این علم اجمالی در آن جامع تأثیر واقعی است، یعنی به این معنا که کشف نسبت به آن تام است، و اما نسبت به اطراف تولید باید بکند، ابداع باید بکند؛ چون خارج از مقدار علم است. باید ابداع بکند. ابداعی که می کند روی دو تا ظرف است. روی ملاقی نیست. در باب ملاقی چه کار می کنیم؟ آقای خویی می گوید از راه تعارض اصول و عدم تعارض رفتند. ما در باب ملاقی مسئله را فقهی گرفتیم. گفتیم راه صحیحش این است. کاری به تقدم و تأخر رتبی نداریم اصلاً. کاری به رتبه نداریم. تقدم و تأخر زمانی نداریم. اصلاً زاویه دید را دقت کردید؟ من چون روی مبانی می گویم برای اینکه ذهن به قول امروزی تمرین پیدا بکند. هی نکات مبانی روشن بشود که خودش...

پس بنابراین حق با مرحوم نائینی است. چرا؟ لکن نه از راهی که ایشان رفتند، تقدم و تأخر رتبی. اصلا جای بحث تقدم و تأخر نیست. آقای خویی هم یک چیزی در آخر دارند، بله، مضافا الی ان تقدم او تأخر الرتبی انما ترتب علیما الاثار العقلیه دون... خب حالا خود ایشان بعد، اصلا جای بحث رتبه نیست اینجا. اصلا جای بحث علت و معلول در امور اعتباری علت و معلول.

آنچه که در اینجا هست تکه اولش این بود، ما از راه علم وارد شدیم نه از راه اصول. علم که آمد آن جامع را تنجیز نام است، یعنی تنجیز کشف تام است. نسبت به اطراف ابداع است، تولید است. حالا که طرف تولید شد، ابداع شد، این ابداع به ملاقی اش می رسد یا نه؟ اینجا دیگر فقهی است مسئله. ظواهر عبارت آقایان هم را اصولی گرفتند. اینجا فقهی است. تفسیر ما از ملاقات چه باشد؟ توجیهی که ما از روایات در باب ملاقات. اگر تعبد صرف گرفته، خب همان و باز هم این که آیا وجوب اجتناب است یا می گوید نه اینجا نجس است، ملاقی نجس است. اگر وجوب اجتناب است به وجوب اجتناب سرایت ندارد و الی آخر مبانی که دیروز عرض کردیم.

و اما صاحب کفایه که می گوید اینها در زمان واحد هستند، این هم ارزشی ندارد، بودن زمان واحد تأثیرگذار نیست. مسئله بحث زمان واحد نیست.

س: ابداع نفس صورت می گیرد در زمان واحد

ج: نمی گیرد. چرا؟ چون آن بالاخره ملاقی است طرف علم نیست که.

س: نفس آن را ناچیز می داند توجه نمی کند

ج: فرض کنید مثلا حالا یک جایی مثلا پارچه نجسی است، دو تا پارچه تر هستند، و دست شما روی یک پارچه هست. بعد فهمیدید که یک قطره بولی روی یکی افتاد که اگر افتاده باشد مثلا توی آن پارچه تر به دستتان نفوذ کرده. شما چه جور حکم می کنید به اینکه دستتان نجس شده؟ این که این پارچه خوب دقت کنید، این که این پارچه ملاقی بول است، این ابداعی است. ملاقی ابداعی سرایت نمی کند که. ملاقی واقعی سرایت می کند. این که ملاقی ابداعی است. ادله ای که می گوید حتی نجس منجس است، یا متنجس است منجس است، مرادشان واقعی است. نه آن ذهنی. می گویند یک کسی رفته بود جایی می گفت مثلا ما به قول خودش اسمش را گذاشتیم فلسفه یک تخم مرغ داریم مثلا من اصرار کردم ده تا تخم مرغ خرید، بعد همان را گذاشت برای شامتان. گفت آقا بعد یکی کم است، گفت نه آن نه تایی که خودتان درست کردید، مجموعا ده تا می شود. حالا ابداعی که آدم را سیر نمی کند که تخم مرغ ابداعی. ملاقی ابداعی تأثیر ندارد که. تأثیر مال واقعی است. این خلاصه بحث. مثالش هم خیلی واضح است. حالا مثال آخری. دو تا پارچه خیس است که دست شما روی

یکی هست. بعد یک قطره، چون می خواهم بگویم که شناخته هم نشود، یک قطره بول روی یکی از این دو پارچه افتاد. آیا دست شما که ملاقی با یکی هست، نجس می شود یا نه؟ صاحب کفایه می گوید زمانش یکی است. خب زمانش یکی باشد. سر نجاست دست شما وقوع بول رویش نیست. سرش ملاقات با ملاقی بول است.

س: بالاخره نفس دارد این وحدت را می بیند دیگر شما بحث کنید روی ابداع نفس

ج: خب اگر عده ای در زمان ۲۱:۳۶

س: خب زمان بالاخره یک دوئیتی می آورد

ج: چه دوئیتی ایجاد می کند؟ نکته ای ندارد که.

یعنی شما می خواهید یک توسعه بدهید، مثل اینکه به قول صاحب کفایه یک اناء را دو اناء بکنید. خب بعد از اناء می شود. شما علم پیدا کردید یا این پارچه تر به آن قطره بول رسیده، دست بزنید این هم می شود چه فرقی می کند.

لذا من آخر امر به اینجا می خواهیم برسیم این تقسیم بندی که اینها کردند هیچ اثری ندارد. چرا؟ چون یک زاویه بحث فقهی است. این زمان و تقدم و تأخر رتبی و اینها در این مسئله هیچ تأثیر ندارند. چرا؟ چون آن قسمت دوم را ما از فقه داریم اثبات می کنیم. بله اگر ما از فقه در آوریم ملاقی بول دقت بکنید، خودش بول است. بله من دستم به بول خورده لکن بول ابداعی. یا اثبات بکنیم در علم اجمالی اثبات می کند هذا ملاقی للبول واقعا، این ملاقی واقعی بول است. نه فقط ترتیب آثار وجوب اجتناب.

و لذا عرض کردیم در بحث ملاقی عده ای از آقایان از این راه رفتند. شما در اینکه اطراف علم اجمالی می گوید وجوب اجتناب، نمی گوید ملاقی نجس، می گوید وجوب اجتناب. وجوب اجتناب که سرایتی نیست که. نجس سرایتی است. این وجوب اجتناب را به حکم عقل گرفته. احکام عقلی که نجاست نمی آورد که. شما وجوب اجتناب را به حکم عقل گرفتید. حکم عقل که سرایت نمی کند. چه سرایتی می کند. اگر بنا شد این تصور بیاید زمان چه تأثیری دارد؟ این مثال را دقت بکنید. دو تا پارچه خیس، دست شما روی یکی است. می دانید یک قطره خون روی یکی از اینها افتاده یا قطره بول، تشخیص هم داده نمی شود. سر اینکه دست شما نجس شده چیست؟ یک عده ای از آن راه رفتند. ما در اینجا وجوب اجتناب داریم، وجوب اجتناب سرایت نمی کند. آقای خویی می گوید نه اینجا موضوع تام است. موضوع تامش این است، ملاقی دست با ملاقی بول. این دست شما معلوم نیست با ملاقی، این را حکم به اجتناب می کنید، اما ملاقی بول نیست، ملاقات با ملاقی بول محقق نشده، با علم اجمالی هم این را اثبات نمی کنید. این هم راه آقای خویی بود.

راهی هم که ما رفتیم. من می خواهم راه ها را بگویم که برایتان روشن بشود. ما گفتیم علم اجمالی فقط تأثیرش این مقدار است. می گوید این پارچه تر با آن پارچه تر را اجتناب بکن. یا این ملاقی بول است، آن هم ملاقی بول است به حد اجتناب.

و اما مسئله دست؛ دست که به این دو تا پارچه خورده، این اصلاً ربطی به علم اجمالی ندارد، این بر می گردد به باب فقه. اصلاً این قسمتش مال فقه است. البته تأثیر علم اجمالی هم هست. اما از اینجا به بعد، یعنی اگر ما گفتیم این دو تا تقسیم است، حالا این تقسیم، شما دو اناء را که تقسیم می کنید می خواهد یک زمان واحد باشد یا دو تا زمان، چه فرقی می کند. یعنی شما بعبارة آخری من توضیح دادم، خیال می کنید این ملاقات یک امر واقعی است، کأنما آب را دو قسمت کردید. خب الان بعد از اناء باشد، باز هم ملاقی است. فرقی چیست؟

س: بحث در ابداع است طبق مبنای ایشان. آن ابداع نفس یک امر ریاضی وار نیست که ابداع در زمان واحد باشند، دست را با آن پارچه یکی می بیند

ج: نه یکی نمی بیند، می داند خون، بول روی

س: هر دو خیس هستند دیگر

ج: باشد خیس باشند. اگر دست به آن سرایت بکند از باب ملاقات است. بول روی دست نریخته که.

س: پس احتمال ملاقات با نجس و نجس شدن یکی است

ج: احتمال که منجس نیست که.

بینید احتمال چه کار می کند؟ احتمال می گوید وجوب اجتناب. این وجوب اجتناب عقلی است. احکام عقلی که منجس نیستند که. روی تصور ما این می شود ملاقی ابداعی. ملاقی ابداعی که ادله ای که می گوید ینجسه، در حدیث واقعی است، ابداعی نیست که. آن نجس واقعی هم جامع است. بله، اگر دستش را به هر دو پارچه زد نجس می شود. اما مادام روی یکی است نجس نمی شود.

اگر شما گفتید اینجا تقسیم است به صاحب کفایه به دو اناء. خوب دقت کنید، مثل آقای خویی. می گوید زمان، خب زمانش هم دو تا باشد، چه فرقی می کند؟ من نمی فهمم فرق این چیست. شما علم اجمالی پیدا کردید یکی از این دو پارچه تر ملاقی بول است، بعد به یکی دست زدید، آقای خویی می گوید نه اینجا نجس نمی شود دستش. اما دستش بود، افتاد نجس می شود. چه فرقی می کند؟ چه نکته ای دارد؟

س: خب برای یکی ابداع دلیل می خواهد برای یکی نمی خواهد. این جوری می شود فرق گذاشت.

ج: این ابداع جدید، نکته اش در هر دو یکی است. ابداع نیست، حکم فقهی است. اگر از ادله فقهی آن جور فهمیدیم این جور در می آید، اگر نفهمیدیم جور دیگر در می آید. تأمل بکنید مطلب را.

پس خوب من این مسئله را روی مبانی گفتم برای اینکه این دیگر خیلی چون در این اثناء هم خیلی از ظرافت های علم اجمالی روشن می شود. و الا نباید در بحث ملاقی این قدر صحبت بکنیم.

پس بنابراین مرحوم شیخ البته ما با مبنای مرحوم شیخ موافق نیستیم. آنها از راه اصل وارد شدند، ما از راه علم وارد شدیم. با مبنای اصلی مرحوم محقق عراقی و صاحب کفایه موافقیم که از راه علم آمدند. لکن از راه علم که آمدند این تماش روی اصول، بله، اگر گفتیم علم اجمالی تشخیص تنقیح موضوع می کند، ایجاد موضوع می کند، قبول است، یا ظن به موجود وجود نجس، ظن پیدا می کنیم که این ملاقی است و این ظن هم حجت است. این هم قبول است این دوراه قبول است. اما اگر گفتیم فقط وجوب اجتناب؛ خب وجوب اجتناب اگر حد علم اجمالی فقط وجوب اجتناب بود. وجوب اجتناب چیزی نیست که منجس باشد. این اثناء شما از آن این پارچه از آن اجتناب می کنید، خیلی خب، اجتناب از پارچه. این وجوب اجتناب از پارچه چیزی نیست که سرایت بکند به آن یکی دیگر.

پس بنابراین جواب

س: وجوب اجتناب یعنی چه؟ یعنی اگر ملاقات هم کرد پس باید اجتناب کرد دیگر

ج: نه یعنی مثلاً با آن نماز نخوان

اما اگر ملاقات کرد آن یکی دیگر نجس می شود، این در نمی آید از آن.

س: استاد تساند قانونی را که می فرمودید اینجا نیست. اگر اجتناب لازم است باید پس تمام لوازمش هم لازم باشد.

ج: اگر دقت بکنید، اگر شما آن جور فهمیدید می خواهد زمان ملاقات همان وقت باشد یا بعد باشد، چه فرق می کند؟ اشکال را دقت

می کنید؟ این که آقای خویی بین دو تا فرق می گذارد، چه فرقی می کند؟

مرحوم آقای نائینی فرق نمی گذارد. همین هم درست است.

س: حاج آقا چون ملاقات فرج بر این است که یک چیز باشد در یک زمانی، بعد به آن اتصال برقرار بشود که واژه ملاقات معنا پیدا بکند. دست شما وقتی روی پارچه نجس بیافتد، کانه دست شما با پارچه یکی است، اصلاً ملاقات دیگر ندارد.

ج: خیلی خب کانه دیگر. این کانه را می فرمودید، خودتان فرمودید کانه. این کانه در فقه کانه چیزی درست نمی کند. نجس درست می کند نه کانه. خب حرف ما هم همین است. می گفت اعلم بناصرنا بلسانه. حالا مطلب یک چیز دیگر بود اما تأیید بنده در آمد. همین که می فرمایید کانه

س: نه می خواهم بگویم شما کی می گوید ملاقات؟ زمانی که

ج: ملاقات هست، این تکوینی است

س: زمان اول باشد یک چیز دیگر به آن بچسبد دیگر

ج: بول روی دست من نیفتاده روی پارچه افتاده

س: خب روی پارچه افتاده

ج: به سرایت. آیا سرایت به دست من کرد یا نه؟ اینجا را می گویم فقه متعرض است. هم اصول متعرض می شود.

س: نه می خواهم بگویم نگاه مرحوم خویی رضوان الله تعالی علیه روی این بحث واژه ملاقات زوم کرده. ملاقات این است که یک چیزی

ج: ایشان نظرش این است که تقدم، یعنی کلام نائینی را گرفته، تقدم و تأخر رتبی، می گویند تأثیر ندارد، تقدم و تأخر زمانی تأثیر می کند.

خب به نظر ما چه فرقی می کند؟ تقدم و تأخر زمانی چه فرقی می کند؟

اگر شما هر نکته ای را بگیرید در تقارن، در تأخر هم هست. فرقی نمی کند. مرحوم آقای خویی می گوید اگر متأخر شد آنجا به اصطلاح ملاقی نجس نیست. اگر همزمان بود نجس است. خب چه فرقی می کند همزمان باشد. آن نکته این است این دست شما اگر بخواند نجاست پیدا بکند از راه ملاقات با این لباسی است که تراست و توش یک قطره بول افتاده است. این اگر تأثیر داشته باشد قبلش هم فرق می کند بعدش هم.

ولذا ما فکر می کنیم مرحوم شیخ و مرحوم آقای نائنی اینها بهتر در مسئله، چون هر دو را یکی گرفتند. بهتر در مسئله وارد شدند، فقط ما مبنای اینها را قبول نداشتیم. یک. دو، گفتیم این مسئله نکته فقهی هم دارد به اصول تنها حل نمی شود. به جریان اصول حل نمی شود. نکته فقهی دارد. و آن نکته فقهی در باب ملاقات است.

خب رأی صاحب کفایه هم روشن شد. صاحب کفایه از راه علم آمده و ما هم با ایشان موافقیم.

انما الکلام ایشان می گوید این علم سه تا ابداع می کند؛ هم این پارچه هم این پارچه هم دست شما. ما می گوئیم دو تا ابداع می کند. علم شما دید یک قطره بول در یکی از این دو پارچه افتاد. ایشان صاحب کفایه می گوید، البته صاحب کفایه این حرف من را نمی زند. روی مبنای ایشان با تطبیق مبنای بنده، تلفیق بین دو تا. حالا از راه علم گرفتیم، ببینید من می خواهم همان حرف ایشان را به تعبیر خودم بگویم. نه اینکه تعبیر ایشان تعبیر ابداع ندارد که.

ببینید دقت بکنید، ایشان می گوید چون ملاقات همزمان با به اصطلاح وقوع نجس است، این سبب می شود که آن ابداع شما سه تا بشود. سوال این است: شما سه تا ابداع می کنید یا دو تا؟

س: شما می گوئید دو تا ایشان می گوید سه تا

ج: آهان ایشان می گوید سه تا. حالا خصوص اینکه روایتی ندارد که نصی که ندارد. خب ما همه عقلا و سیره عقلا. ما وقتی نگاه می کنیم می بینیم قطره خون یا در این پارچه هست یا آن پارچه. ایشان می گوید نه سه تا؛ یا توی دست. دست دیگر معنا ندارد که. دست اگر بخواهد ابداعی بکند، اگر بخواهد کاری بکند، این باید در ادله ملاقات و تجزیز کاری بکند، در آن نگاه بکند.

س: خب آنجا ملاقی و ملاقا یکی است. دست کأنه جزوی از پارچه است

ج: یکی اگر دیدید، خیلی بعید است؛ یعنی تقسیم شده. اگر با این ملاقات تقسیم شده باشد، با تقدم و تأخر هم باید بشود.

س: حاج آقا در مثالی که اینها می زنند وجه خصوصیتی مثل ظرف آب که

ج: می گوئیم من ظرف آب چون آب مایع یک شبهه دیگر دارد عین مایع موجود است

س: همان خصوصیت را شاید که این صاحب کفایه هم گفته

ج: نه مثال را روی خصوصیت نزدند. مثال جایی است که تجسس ملاقی فقط به ملاقات باشد. و چون اینها قاعده‌ای دارند که تجسس شرطش با وجود رطوبت ثانی و مسری است به قول آقایان. باید رطوبتی باشد. ما این تصویر را کردیم که مشکلی برای ذهنتان پیش نیاید.

روشن شد من می‌خواهم چه عرض کنم؟

و از طرف دیگر نکته‌اش این است که شما از کجا می‌گویید دست با ملاقی بول؟ خب شاید بول آن یکی باشد. یعنی این علم روی این ملاقی اثر نمی‌کند. من می‌خواهم این را بگویم. مگر اینکه یک، حدود علم را بیان بکنیم و کاری که می‌کنیم. دو، حدود ملاقات را شرعا و فقها بیان بکنیم.

حدود علم به قول آقایان وجوب اجتناب است. این را ما داریم. این که وجوب اجتناب. این که می‌گوییم وجوب اجتناب. خب سوال، وجوب اجتناب، مخصوصا که آقایان وجوب اجتناب را عقلی می‌دانند. آیا احکام عقلی منجس هستند؟ آیا وجوب اجتناب تجسس می‌آورد؟ خب فرض کنید وجوب اجتناب؛ پس اگر دست به این خورد به يجب الاجتناب، این نجس می‌شود. این از کجا؟

س: مگر ابداع عرفی

ج: مگر اینکه اینجا هم بگوییم يجب الاجتناب، نگوییم نجس. باید وجوب اجتناب بگیریم. آن هم چون حکم عقلی است سرایت ندارد. این عقل است دارد حکم می‌کند.

راهی که ما رفتیم ابداع بود. ما حرفمان این است؛ معلوم شد این مبانی را مدام تصور بکنید خودتان هم در منزل بنشینید شب یا در راه فکر بکنید، شما ابداع چه می‌کنید، دو تا یا سه تا؟ من می‌گویم ابداع دو تا می‌کنیم دیگر. یا روی این پارچه افتاده یا آن پارچه. اما مسئله دست را از باب ملاقات باید حکمش را پیدا بکنیم. روشن شد؟

اگر ادله ملاقات شامل اینجا نشد دیگر، و خود علم اجمالی، از آن راه باید وارد بشویم.

این خلاصه این صورت اولی. من چند تا وجه را گفتم کمی هم توضیح دادم تا بقیه وجوه هم روشن بشود.

س: پس بحث فقهی شد دیگر. دیگر بحث فقهی است الان

ج: بحث فقهی و اصولی. چون آن تأثیر علم را هم چهار تا احتمال دادیم. چون اینها قبول کردند فقط وجوب اجتناب.

ج: خب نه آن نکته اصولی هم هست. اگر بگوییم این علم ما تبدیل به ظن می شود. من ظن دارم این ملاقی بول است و بگوییم ظن منجز است، پس این پارچه ملاقی بول است، نجس است، به خاطر ملاقات. خب این سرایت می کند. دقت کردید؟ این فرق می کند. پس هم مبانی، دیروز توضیح دادیم هم مبانی اصولی باید بررسی بشود هم مبانی فقهی. این جا آقایان همین جور برداشتند اصول روی اصول پشت سر هم آوردند يعارض، من فکر می کنم خیلی راه درستی نباشد.

س: یعنی در واقع سوال شما این است که آیا ملاقی نجس ابداعی هم نجس هست یا نه؟ در واقع سوال فقهی این است.

ج: بله این است نکته فقهی. ملاقی ابداعی شما دو تا ثوب است. دست شما جزو ملاقی ابداعی نیست. جزو به اصطلاح ملاقی ابداعی نیست. ملاقی با ملاقی ابداعی است.

س: یعنی با ملاقی نجس ملاقات کرده

ج: هان، با ملاقی با نجس نه خود نجس

س: ملاقات با هر دو چه می شود؟

ج: خب می شود علم تفصیلی. جای بحث ندارد.

فکر می کنم خیلی راه هایی که ما می رویم روشن تر است. فقط تحریر می کنیم که خیلی با عبارات نمی سازد و گاهی به خودمان هم شک می کنیم.

و اما الصورة الثانية، صورت ثانیة هم مثالش واضح است. امروز که روز یکشنبه است، فهمید که روز پنج شنبه یک قطره بولی در یکی از این دو پارچه تر افتاد و این دو پارچه تر بودند تا روز جمعه. دستش با یکی ملاقات کرد. امروز یکشنبه تازه این را فهمیده. پس ملاقات به وجود واقعی اش بعد از علم است. لکن الان که علم پیدا می کند در مقام علم الان یک زمان هستند، الان. هم علم پیدا کرد به نحو علم اجمالی خودش روز پنج شنبه، هم به ملاقات. الان به لحاظ عمل خودش. پس به لحاظ واقع در طول زمان هستند. اما به لحاظ علمش در یک زمان هستند. الان علم پیدا کرد. هم علم پیدا کرد به نجاست احدهما روز پنج شنبه، هم علم پیدا کرد به این.

مرحوم آقای خویی هم در اینجا یا جای دیگر فرمودند: وقد ذكرنا في الدورة السابقة عدم وجوب الاجتناب، مثل صورت اول. که ملاقات بعد از علم باشد. عدم وجوب الاجتناب عن الملاقی فيها. لان المعلوم بالاجمال هي نجاسة المرددة بين المائتين في مفروض المثال و اما

الثوب فليس من اطراف العلم الاجمالي. فيكون الشك في نجاسته شكاً في حدوث نجاسة جديدة غير ما هو معلوم اجمالاً فلا مانع من الرجوع الى الاصل فيه. اين فرمودند فقد ذكرنا في الدورة السابقة.

بعد هم یک فرقی. بعد از یک سطر چون اینجا خیلی نکته فنی ندارد متعرض نمی شویم.

ولكن الظاهر عدم الفرق بين الصورتين؛ اين صورتين مرادش اول و دوم دوم، چون دوم را دو تا کرد. در آنجا هم فرقی ندارد. خب چه نکته فنی اصولی اش را بگوئیم حالا. نکته فنی اصولی اش مهم تر است. اولاً یک نکته را عرض می کنم. اگر آدم سابقاً یک مبنایی داشت، بعد معلوم شد مبنایش باطل است، خب ذکر آن مبنا چه فایده ای دارد؟ خب خودش فهمیده باطل است. ذکرنا فی الدورة السابقة. بله، ایشان خوب بود از نظر علمی می گفتند فقد يحتمل مثلاً که ان يقال بعدم وجوب الاجتناب. مثلاً يحتمل، و بنينا على هذا الاحتمال كنا هذا الاحتمال سابقاً، بعد، و الا بگویند فقد ذكرنا فی الدورة السابقة، بعد هم فهمیدیم کلام ما باطل است. عادتاً این ارزش ذکر ندارد. من چند دفعه عرض کردم یک مشکلی من در بعضی عبارات دیدم اسم نمی برم. ماها متعارفان است در هر مسئله اصولی و فقهی اش شب که مطالعه می کنیم ممکن است بیست سی تا احتمال در ذهنمان بیاید مسائل يحتمل. بعضی همین احتمالاتی که شب در ذهنشان می آید صبح می آیند در درس می گویند، همه هم می نویسند. خب این خیلی مصیبت است. این احتمالات ارزش نوشتن ندارد. این که من سابقاً یک چیزی گفتم، حالا فهمیدم باطل است، برگشتم، این تعبیر به نظر ما خیلی تعبیر دقیق و لطیفی نیست.

ایشان بگویند فالیمكن القول مثلاً بعدم تجيز به این نکته، ولكن الصحيح نه، وجوب اجتناب.

چرا؟ حالا نکته فنی اش را، حالا من آن نکته فنی را، چون این نکته ها را من سابقاً خودم گفتم. حالا ما خیال می کردیم آقای خویی نگفتند بعد لذا هم چند روز پیش گفتیم معلوم شد.

آن نکته فنی دقت بکنید، در باب علم، چون علم طریق به واقع است، خوب دقت کنید این مقدمه اول. پس نظر ما باید به واقع باشد. این مقدمه دوم. چون علم طریق است به واقع، پس باید نظر ما به واقع باشد. اگر این دو تا مقدمه، دو تا مقدمه مختصر، قبول کردیم، در واقع علم اجمالی پنج شنبه بوده، ملاقات جمع بوده، پس منجس نیست. یعنی وجوب اجتناب به اصطلاح ندارد. این اگر واقع.

در مقابل این، این خلاصه نظر آقای خویی در دوره سابقه به قول خود ایشان. ایشان کاشکی به جای نظر این جور مطرح می کردند. قریب به دو صفحه یک صفحه و نیم مطرح کردند یک مقداری هم ابهام دارد. ببینید چون علم شأنش طریقت است، پس علم ناظر به واقع است. درست شد؟ واقع هم در اینجا در زمانش مختلف است. پس علم اجمالی منجز نیست. چون علم اجمالی روز پنج شنبه بوده،

..... ملاقات روز جمعه. در مقابل می گوید درست است خوب دقت بکنید، درست است که واقع متغیر است، اما اینجا ما می خواهیم با علم اصل درست بکنیم. ما واقع را کار نداریم، علم را کار داریم نه واقع را. چون ما به قول ایشان در اینجا صحبت تنجز داریم. تنجز دائرمدار علم است. خوب دقت بکنید. اگر دائرمدار علم شد، علم ما یک زمان است. چون من الان اگر علم پیدا کردم به وجود علم اجمالی یا ملاقات. این لحظه که من علم دارم یکی است. روشن شد؟ خیلی به نظرم مختصر.

شما واقع را نگاه می کنید یا علمت را نگاه می کنید؟ واقع را نگاه کنید در طول زمان هستند. علمتان را نگاه کنید یک زمان هستند. علم را که نگاه کنید یک زمان هستند. یعنی چه؟ یعنی اینکه الان شما هم علم پیدا کردید که یکی نجس بوده، در همان زمان هم علم پیدا کردید به ملاقات. علمتان به ملاقات با علم اجمالی به اینکه یکی نجس شده، یکی است، زمانش یکی است.

آن وقت ایشان می گوید ما در اینجا تابع واقع نیستیم، تابع علم هستیم. چرا؟ چون در باب اینجا تنجیز علم اجمالی تابع علم است. و لذا ایشان هم می فرمایند بعبارة اخرى لا بد فی جریان الاصل من الشک الفعلی؛ شک و علم باید فعلی باشد. این را ما چند دفعه توضیح دادیم. حتی در سابق یاد می آید که می گفتیم چرا آقای خویی این مطلب را فرمودند. مثلاً نگفتند که در باب استصحاب، ایشان می گوید کما یأتی التعرض له مفصلاً فی باب الاستصحاب، در تنبیهات. این تعبیر آقای خویی.

پس تعبیر آقای خویی در اینجا ما واقع را نمی بینیم، علم را می بینیم. چرا؟ چون ما تنجز می خواهیم. تنجز هم تابع علم است، تابع واقع نیست. و به لحاظ علم زمان یکی است؛ به لحاظ واقع زمان دو تاست. به لحاظ علم زمان یکی است.

این مطلبی که ایشان فرمودند ما این را توضیح دادیم. این مقدار ایشان هم به نظر من کم است. این که علم تنجزش به لحاظ واقع است، این تکوینی است، وجدانی من تعجب می کنم از آقای خویی که می خواهند این طور بگویند. آن نکته را توضیح ندادند. عرض کردیم علم کاشف است، کاشفیتش هم ذاتی است، بلکه ذات کشف است، نه اینکه کاشفیتش ذاتی باشد. کاشفیت علم اصلاً قابل تفکیک نیست. بحث تنجز و حجیت چیز دیگری است.

ما این توضیح را دادیم تنجیز علم تفصیلی یعنی ثبوت واقع، ما به واقع برسیم. این که ایشان می فرمایند تنجز تابع علم است، آن تنجیزی که تابع علم است، در باب علم تفصیلی خود واقع است. در باب علم اجمالی تولید است. این را ننوشتند ایشان. مشکل ما با ایشان همین است. یعنی این مطلبی که ایشان فرمودند درست است، ما می خواهیم تولید بکنیم. این تولید تابع علم است.

ما عرض کردیم علم خودش کاشف صرف است. علم طبیعتا خوب دقت کنید، چیزی اضافه نمی کند. مثلاً شما می بینید زید دو تا بچه دارد. خب دو تا بچه دارد دیگر، شش تا که نمی شود دیگر. چهار تا که نمی شود. ۴۳:۵۶ مگر چشمش یک جور دیگر باشد. اگر می بینید دو تا بچه دارد دو تا دارد. نمی گوید چهار تا دارد. تابع واقع است. لکن ما در باب علم اجمالی تنجیز علم اجمالی فرق می کند با علم تفصیلی. چون شما می دانید این نجس به یکی رسید، اما از دو تا اجتناب بکن. ببینید دو تا اجتناب بکنید.

این نکته را اگر ایشان توضیح می دادند خیلی روشن بود. ما در باب علم اجمالی چرا ایشان می گوید تابع علم، ما به واقع کار نداریم. خب به ایشان می گویند آقا علم چون طریق صرف است، واقع را می بینیم ما به علم کار نداریم، چون علم طریق صرف است، آینه صرف است. جواب دقت بکنید؛ عرض کردیم تنجیز علم در باب علم تفصیلی یک نکته دارد؛ تنجیز علم در باب علم اجمالی نکته دیگری دارد. نکته اش به آینه بودن و مرآتیت صرف علم نیست. طریقت صرف علم نیست. و الا اگر طریق باشد خب ما یکی علم که بیشتر نداریم، چرا دو تا اجتناب بکنیم.

پس این مطلبی که ایشان فرمودند و ما این را به صورت بسیار مفصلی چند بار توضیح دادیم که در باب اصول عملیه هم شک و هم علم هر دو به نحو اندکاکای اخذ شدند. نه به نحو طریقت صرف. و الا آن آثار ندارد که.

این دیگر توضیحاتش... مطلب ایشان درست است. این مطلب درست است. یعنی شما علمی می خواهید که الان می خواهد تولید بکند. علمتان الان پیدا شد. آن علم که می گوئیم ملاقات روز جمعه بوده، نجس برخورد با نجس روز پنج شنبه بوده، آن علم کاشف صرف است. آن هیچ تصرفی نمی کند. الان یک علمی آمد که از دو طرف اجتناب از دو طرف، این امروز آمد. این علم که آمد این تأثیر دارد. آقای خوبی به نظر ما درست توضیح ندادند. من یک توضیحی را که عرض کردم خیلی، این راست است ایشان، این تابع علم است نه تابع واقع. درست است علم طریق صرف است و ما به واقع نگاه می کنیم. این در جایی است که بخواهیم به مقدار واقع، به مقدار مکشوف تنجز قائل بشویم. اگر تنجیز ما بیش از مقدار مکشوف است، این تصرف است. این ابداع است. این ابداع تابع علم فعلی است. این خوب دقت بکنید، ابداع تابع علم ما در اینکه روز پنج شنبه یک خون افتاد، این ابداع تابع آن نیست. این ابداع ما تابع وقوع در فی احد الانائین نیست. این ابداع تابع علم ما به وقوع دم فی حد الانائین است. و چون این علم به نظر ایشان با ملاقات یکی شده مثل صورت قبلی می شود. البته ما قبول نکردیم صورت قبلی را. به نظر ایشان اینجا هم وجوب اجتناب است.

تأمل بفرمایید به نظرم توضیحات بنده روشن بود. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین